۳۹. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۲۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - شنبه، ۲۲ مرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- فضیلت جابر بن عبد الله در روایت «بلغ من إيمان جابر أنه كان يقرأ هذه الآية»
- اشکال نقل واحد از واحد توسط زرکشی بر تواتر قرائات
- سیوطی و انتساب نقل واحد از واحد در قرائت ابن کثیر به جهت سند بدون واسطه
- اصرار و التزام بر افراد القرائه تا قرن پنجم
- ابن مسعود و روش او در قرائت
- قرائت اهل مکه و مدنیین و ... و بازتاب آن در قرائت قراء؛ بطلان ادعای نقل واحد از واحد
- گستردگی انواع علم قرائت در کلام سیوطی
- لزوم توجه به تاریخ علم در بحث های علمی
- لزوم مراجعه متمکنین به منابع اصلی
- اهمیت معنای قرائت مجاز در عبارت تبیان و افتادن آن در نقل صاحب حدائق
- لزوم قرائت طبق قرائت جایزه در صورت تعیین در مهر

پیشگفتار (خلاصه)

فضیلت جابر بن عبد الله در روایت «بلغ من إيمان جابر أنه كان يقرأ هذه الآية»

* متأسفانه ابتدای جلسه ضبط نشده است.

تعبیر اکثر کرده‌اند، بازتاب این اکثر برای بعد از قرن یازدهم است. من به سهم خودم هر چه ممکن بود در کتابهای قبل از قرن یازدهم تفحص کردم اما پیدا نکردم. آنها می‌گویند اجماع. اصلاً از یک نفر اسم نمی برند که مخالف باشد. آنها اکثر ندارند. اکثر برای بعد از قرن یازدهم است. قبلاً هم عرض کردم که بحث باید طوری باشد که حالت تحریک تحقیق در آن باشد. برای همین بود که گفتیم جایزه معین کنیم. تا تحریکی برای اذهان باشد تا دنبال آن بروند. ببینیم قبل از قرن یازدهم تعبیر اکثر را کسی آورده ای نه. همه گفته‌اند «اجماع». حتی محقق اردبیلی که در دقت معروف هستند در اینجا خواستند خیلی با احتیاط صحبت کنند کلمه «کانّه» آوردند. دیگران همه می‌گویند اجماع است. اما ایشان فرمودند «کانّه ال خلاف». در مجمع الفائده هست. این آخرین تعبیری است که محقق اردبیلی در مجمع الفائده دارند. و چه تأکیدات مهمی داشتند.حال من بعدا برخی از عبارات مجمع الفائده را می‌خوانم تا ببینید ذهنیت مقدس اردبیلی راجع به تواتر چه ذهنیت قوی‌ای است. خیلی قوی است.

علی ای حال ایشان فرمودند اکثر، بعد روایات را مطرح کردند و عبارت شهید–که تصریح بود- را بر حرف خودشان شاهد آوردند؛ «أن کل من القراءات السبع من عند اللّٰه تعالی نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ علی قلب سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله[1]». روایات سبعه را هم آوردند. بعد شروع کردند در شواهد و ادله خلاف. عرض کردم من هشت شماره گذاشته‌ام؛ اول و دوم آن عبارت تبیان و مجمع بود. نسبتاً مفصل راجع به آنها صحبت شد. هر چه هم می‌گذرد برخی از نکات هست که ذهن متوجهش می‌شود و برجسته می‌شود؛ چه بسا ما به تفصیل مباحثه کرده باشیم اما برخی از نکات در ذهن ما برجسته نشده باشد. الآن که من خدمت شما هستم می‌خواهم برخی از نکاتی که در ذهنم برجسته هست را اشاره کنم.

قبل از آن، امروز نکته‌ای را تذکر دادند. چون من قبلش مکرر گفته ام و تذکر داده‌اند که من اشتباه می‌کردم، اینجا می‌گویم که در اینجا ثبت شود. بعداً هم کسانی که این را از من شنیده‌اند ببینند که در اینجا اشتباه شده است. آن هایی که فایل ها را دیده‌اند مکرر این تعبیر را شنیده‌اند که محمد بن مسلم و زراره از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کنند...؛ من اینطور تعبیر کردم که راجع به جابر بن یزید اینطور گفته‌اند: بلغ من ایمان جابر انه کان یقرأ هذه الآیه (ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد)[2]. خب تعبیر «علم» دارد اما تعبیر «یقرأ» زیبا است که از دو راوی بزرگ آمد. جابر مهم بود. او این آیه را قرائت می‌کرد. اینجا را که قرائت می‌کرد من متعدد اینطور عرض می‌کردم که گویا حضرت از لغت خاصی از قرائت استفاده می‌کنند. همه می‌گویند «یقرأ». اما امام علیه‌السلام گویا قرائت دیگران را قرائت نمی‌دانند. می‌گویند جابری می‌خواهد که

«کان یقرأ هذه الآیه». لغتی در قرائت است که بالا بالا است. شبیه همان قرائتی که برای روز قیامت است؛ «ان عدد درجات الجنه علی عدد آیات القرآن یقال لقاری القرآن یوم القیامه اقرء و ارق[3]»؛ بخوان و بالا برو. یعنی کسی که در درجات بالای بهشت نیست، آن آیاتی که برای درجات بالاست را نمیتواند بخواند. باید بخواند تا بالا برود. وقتی نمیتواند بخواند بالا هم نمیرود. «ان عدد درجات الجنه علی عدد آیات القرآن»، چه تعبیری! «اقرأ و ارق»؛ بخوان و بالا برو. این خواندن، خواندن با معرفت است. من این را زیاد عرض کرده بودم. آقایان تذکر درستی دادند. من اشتباه میگفتم که جابر بن یزید بود. منظور از این جابر، جابر بن عبد الله است.

خب چطور شد که من اینطور میگفتم. ببینید اصل این روایت در کشی است. من کتاب کشی را نداشتم. آن وقتی که من این روایت را دیدم در بحارالانوار بود. در باب الرجعه بحارالانوار دیدم. نمیدانم این ذهنیتم همان وقت بود یا نه؛ علی ای حال من بحارالانوار را میدیدم. در مقدمه صحیح مسلم اهلسنت از ایراداتی که به جابر بن یزید میگیرد همین است که میگوید «کان یقول بالرجعه». میگفتند که قائل به رجعت است. از ایراداتی که اهلسنت به شیعه میگیرند همین است. هر کسی هم که قائل به رجعت باشد میگویند که ضعیف است. اینها در ذهن من بود. در باب الرجعه بحارالانوار دیدم که این دو راوی میگویند «جابر کان یقرأ». ذهن من هم سراغ جابر صاحب سر رفت. بهخصوص اینکه برای او تضعیفاتی هم هست. همچنین تصحیفی هم در بحارالانوار صورت گرفته. یعنی کلمهای که در بحارالانوار هست، حرفش عوض شده و همین باعث شد که این ذهنیت در من قوی شود. در بحارالانوار چیست؟ میگوید «محمد بن مسلم و زراره قال سألنا أبا جعفر ع عن أحادیث نرواها عن جابر فقلنا مما لنا و لجابر»؛ ما اینها را از جابر نقل میکنیم اما ما و جابر چه کار؟! ما از خود شما بشنویم. گویا در ذهنشان از جابر چیزی بود. من هم گفتم یک چیزی راجع به جابر بود که اینها میخواستند بدانند.«فقال بلغ من إیمان جابر أنه کان یقرأ هذه الآیة إن الذی فرض علیک القرآن لرادک إلی معاد»؛ حضرت از او تجلیل کردند و گفتند چرا شما این جور میگویید؟! خب من این را با این ذهنیتی که داشتم در باب رجعت دیدم. «نرواها» هم دارد. با آن چیزهایی که راجع به جابر بن یزید مطرح بود، من هم این را حمل بر جابر بن یزیدی که معروف است میگویند باب امام است. از اصحاب سرّ امام باقر علیهالسلام است. چندین سال هم من این را میگفتم. امروز خواستم آن را تصحیح کنم. ولی اصل این حدیث در بحارالانوار برای کشی است. من کشی را نداشتم. این روایت در کشی روشن است. این را که مرحوم مجلسی نفرمودند. فقط در باب الرجعه بحارالانوار گفتهاند جابر. با این ذهنیت من هم اشتباه صورت گرفت. در کشی که منبع آن است معلوم است که این روایت در ذیل احوال جابر بن عبدالله است. اگر من اصل را دیده بودم میفهمیدم که این روایت برای او است، نه برای جابر بن یزید.

خب آن چیزی که در کشی است، چیست؟ اگر حتی در بحارالانوار این تصحیف صورت نگرفته بود ذهن زودتر سراغ این میرفت که جابر هست یا نه. در کشی به این صورت است که محمد بن مسلم و زراره میگویند «سألنا أبا جعفر ع عن أحادیث فرواها عن جابر»، در بحارالانوار بود «نرواها». در بحارالانوار به جای «ف»، «ن» شده. «فرواها عن جابر قلنا و ما لنا و لجابر». اینجا خوب شد. میگوید احادیثی را از حضرت سؤال کردیم، حضرت این احادیث را از جابر بن عبدالله که در کشی است. گفتیم که ما را با جابر چه کار؟! ما محضر شما هستیم. حضرت فرمودند نه، «بلغ من ایمان جابر انه کان یقرأ هذه الآیه..».

ببینید «فرواها» خیلی تفاوت میکند تا «نرواها» که به این معنا است که ما روایت میکنیم اما شک داریم. با اینکه احادیثی را پرسیدیم «فرواها»؛ حضرت از جابر روایت کردند. اگر در بحارالانوار «فرواها» بود ذهن من سراغ جابر بن یزید نمی رفت. بهخاطر اینکه امام باقر علیهالسلام هیچ وقت از جابر بن یزید روایتی را نقل نکردهاند. جابر یزیدی راوی از امام است. نه اینکه امام از جابر بن یزید روایت بکنند. او که متأخر بود. لذا به این دلیل بود که مقصود از «فرواها» جابر بن یزید نیست. در بحارالانوار «نرواها» بود. این تصحیحی است که عرض کردم. تذکر دادند. جزاکم الله خیرا. چندین سال است که من این را گفتم. هر کسی شنید تصحیح کند که منظور جابر بن

عبداللہ است.

این یک نکتہ، کہ نکتہ خوب و عالیای است. ہم تکرار این حدیث عالی است و ہم این نکتہ کہ ایشان جابر بن عبداللہ است.

---

[1]مفتاح الکرامۃ فی شرح قواعد العلامۃ(ط - دار الاحیاء التراث) ج۲ ص۳۹۲

[2]رجال الکشي - اختیار معرفۃ الرجال (مع تعلیقات میر دامادالأسترآبادي)، ج۱، ص: ۲۳۴؛ عن محمد بن مسلم و زرارۃ، قال: سألنا أبا جعفر علیہ السلام عن أحادیث فرواہا عن جابر، فقلنا: ما لنا و لجابر؟ فقال: بلغ من ایمان جابر أنہ کان یقرء ہذہ الایۃ- ان الذي فرض علیک القرآن لرادک الی معاد.

[3]الأمالي(للصدوق)، النص، ص: ۳۵۹؛ عن الصادق جعفر بن محمد ع أنہ قال: علیکم بمکارم الأخلاق فإن اللہ عز و جل یحبہا و إیاکم و مذام الأفعال فإن اللہ عز و جل یبغضہا و علیکم بتلاوۃ القرآن فإن درجات الجنۃ علی عدد آیات القرآن فإذا کان یوم القیامۃ یقال لقارئ القرآن اقرأ و ارق فکلما قرأ آیۃ رقي درجۃ و علیکم بحسن الخلق فإنہ یبلغ بصاحبہ درجۃ الصائم القائم و علیکم بحسن الجوار فإن اللہ أمر بذلک و علیکم باالسواک فإنہا مطہرۃ و سنۃ حسنۃ و علیکم بفرائض اللہ فأدوہا و علیکم بمحارم اللہ فاجتنبوہا.

اشکال نقل واحد از واحد توسط زرکشی بر تواتر قرائات

برگردیم به عبارتی که میخواندیم. در عبارت تبیان و مجمع بحثهایی صورت گرفت. رسیدیم به عبارت زرکشی. حال من عبارت زرکشی را میخوانم تا هم بحثمان پیش برود و هم اینکه ناچار هستیم به برخی از مطالب برگردیم. نکاتی که جلب نظر میکند.

> و قال الزرکشی فی البرهان التحقیق أنها متواترة عن الأئمّة السبعة أما تواترها عن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم ففیه نظر فإن إسنادهم لهذه القراءات السبع موجود فی الکتب و هو نقل الواحد عن الواحد انتهی (قلت) لعله أشار إلی قولهم إن ابن کثیر أخذ عن عبد اللّه بن السائب و هو أحد تلامذة أبی و لم یقولوا إنه أخذ عن غیره من تلامذة أبی کأبی هریرة و ابن عباس و لا عن غیرهم فظاهرهم أنه إنما نقل عن واحد و لم یقولوا فیه کما قالوا فی نافع و غیره أنه أخذ عن جماعة و لکن لعل ذلک لاشتهار أخذه عنه و إن أخذ عن غیره[1]

«و قال الزرکشی فی البرهان»؛ البرهان فی علوم القرآن کتاب معروف ابن بهادر زرکشی است. **«التحقیق أنها»**؛ قرائات سبع، **«متواترة عن الأئمّة السبعة أما تواترها عن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم ففیه نظر فإن إسنادهم»؛** أسنادهم یا إسنادهم. در اینجا أسنادهم مناسبتر است.

« أسنادهم لهذه القراءات السبع موجود»؛ اگر أسناد باشد باید موجودة باشد. حال اگر خبر خود البرهان هم موجودٌاست، معلوم میشود که او إسناد نوشته بوده.

«موجود فی الکتب و هو نقل الواحد عن الواحد»؛ نقل واحد از واحد است، خب چطور میخواهد متواتر باشد؟!

«قلت»؛ این برای مرحوم آسید جواد صاحب مفتاح الکرامه است.**«لعله أشار إلی قولهم»؛** زرکشی که گفته واحد از واحد نقل میکند اشاره کرده به قول**«إن ابن کثیر»؛** عبد الله بن کثیر از قراء سبعه که قاری مکی است.**«أخذ عن عبد اللّه بن السائب»؛ که صاحبی است،«و هو أحد تلامذة أبی»؛** چون ده عبد الله پایینتر بوده خودش از حضرت نگرفته، از ابی که مقری او بوده گرفته. **«و لم یقولوا إنه أخذ عن غیره»؛** عبد الله بن کثیر یکی از قراء سبعه است که قاری مکه است. مقری او یک نفر -عبد الله بن سائب- است و تمام. خب این چه تواتری شد؟! همه به عبد الله بن سائب رسید. **«من تلامذة أبی کأبی هریرة»؛** که او هم شاگرد ابی بوده. ولو صاحبی است اما قبلاً خواندیم صاحبی هایی بودند که مقری بودند، سنشان بالا بود. از خود

حضرت تلقی کرده بودند و به سائر صحابه اقراء می‌کردند. ابن عباس و ابوهریره متأخر هستند. اینها قاری از صحابه هستند. مقری به آن اصطلاحی که گذشت نیستند. **«و ابن عباس و ال عن غیرهم فظاهرهم أنه إنما نقل عن واحد»**؛ عبد الله بن کثیر با اینکه از قراء سبعه است، از یک نفر که مقری بوده نقل می‌کند و خلاص.**«و لم یقولوا فیه کما قالوا فی نافع و غیره أنه أخذ عن جماعة»**؛ آنها گفته‌اند اخذ عن جماعة اما به او نگفته اند.**«و لکن»**؛ ببینید صاحب مفتاح الکرامه می‌خواهند حرف بدر الدین زرکشی را در کنند. می‌گویند که درست نمی‌گویی. این چه حرفی است که تو می‌گویی؟! می‌گویی واحد عن واحد، مثل ابن کثیر که قالوا اخذ عن عبد الله بن سائب. جواب ایشان جواب درستی است البته با ضمیمه‌هایی که بعداً عرض می‌کنیم. **«لعل ذلک»**؛ اینکه گفته‌اند ابن کثیر تنها از ابن سائب گرفته **«لاشتهار أخذه عنه»**؛ مشهور این است که ابن کثیر از ابن سائب گرفته، نه اینکه از دیگران نگرفته، **«و إن أخذ عن غیره»**؛ از غیر او هم گرفته. چون مشهور بوده تنها مشهور را گفته‌اند.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحیاء التراث) ج۲ص۳۹۲

سیوطی و انتساب نقل واحد از واحد در قرائت ابن کثیر به جهت سند بدون واسطه

ببینید نسبت به فرمایش ایشان چند نکته را سریع می‌گویم. پی جویی اینکه به کجا برسد برعهده اذهان شریف خود شما. اول اینکه خود بدر الدین زرکشی در البرهان وقتی می‌خواهد سند عبد الله بن کثیر را بگوید، یکی نمی‌آورد. من اینها را در وصف حال ابن کثیر در فدکیه آورده‌ام. در شرح حال عبد الله بن کثیر آورده‌ام. خود البرهان می‌گوید «اخذ عن عبدالله بن سائب» و عن مجاهد عن ابن عباس».[1] نفر سومی هم هست که در البرهان هست. این اوّلاً که خود زرکشی برای ابن کثیر یک استاد نقل نمی‌کند. پس چطور ایشان می‌گویند «الی قولهم»؟! این «قولهم»ی که ایشان فرموده‌اند تنها در الاتقان سیوطی هست.

> واشتهر من هؤلاء في الآفاق الأئمة السبعة:نافع وقد أخذ عن سبعين من التابعين منهم أبو جعفر.وابن كثير وأخذ عن عبد الله بن السائب الصحابي.وأبو عمرو وأخذ عن التابعين.وابن عامر وأخذ عن أبي الدرداء وأصحاب عثمان.وعاصم وأخذ عن التابعين.وحمزة وأخذ عن عاصم والأعمش والسبيعي ومنصور بن المعتمر وغيره. والكسائي وأخذ عن حمزة وأبي بكر بن عياش.ثم انتشرت القراءات في الأقطار وتفرقوا أمما بعد أمم واشتهر من رواة كل طريق من طرق السبعة رواياتان[2]

«واشتهر من هؤلاء في الآفاق الأئمة السبعة»؛ از این همه قاری هایی که بوده‌اند، هفت نفر مشهور شده‌اند. بعد شروع می‌کند و می‌گوید: «نافع...»، صاحب مفتاح الکرامه طبق عبارت الاتقان درست می‌گویند. یعنی الاتقان سیوطی هفت نفر را نقل می‌کند و همه آنها را به یک جماعتی مستند می‌کند، الا ابن کثیر را. **«وقد أخذ عن سبعين من التابعين منهم أبو جعفر. وابن كثير وأخذ عن عبد الله بن السائب الصحابي»**؛ تمام. دیگر اسمی از کسی نمی‌آورد. بعد می‌گوید **«وأبو عمرو»**؛ ابن علا بن بصری. **«وأخذ عن التابعين»**؛ یکی را نمی‌گوید. **«وابن عامر وأخذ عن أبي الدرداء وأصحاب عثمان»**؛ ببینید زیاد شدند! **«وعاصم وأخذ عن التابعين.وحمزة وأخذ عن عاصم والأعمش والسبيعي ومنصور بن المعتمر وغيره. والكسائي وأخذ عن حمزة وأبي بكر بن عياش.ثم انتشرت القراءات في الأقطار»**؛ در بین اینها تنها سیوطی در الاتقان است که وقتی به ابن کثیر می‌رسد یک نفر را ذکر می‌کند و می‌گوید اخذ عن عبدالله بن سائب. خب در اینجا بیشتر نیاورده است. و الا خود ابن مجاهد که اول کار بوده وقتی به ابن کثیر می‌رسد می‌گوید یکی از مهمترین مقری های عبد الله بن کثیر در مکه، مجاهد است. مقری مجاهد ابن عباس است. و حتی این احتمال در ذهن من آمد -نمی‌دانم در جای دیده‌ام یا نه- اینکه وقتی ایشان می‌فرمایند اشتهر ابن کثیر، رمز اشتهار چه بوده؟ رمز اشتهار

این است که عبد الله بن سائب بالواسطه شاگرد ابی بوده. یعنی سند عالی است. ابن کثیر عن ابن سائب عن ابی. تمام! اما وقتی میخواهند مجاهد را بگویند، میگویند ابن کثیر عن مجاهد عن ابن عباس عن ابی، عن ابی هریره عن ابی. خب وقتی رواتِ این سند کمتر بوده این را جلو انداخته و الا شکی نیست که ابن کثیر آن مقری ها را داشته است.

شاگرد: در مجمع عبارتی به این صورت دارد: «وأما المكي: فهو عبد الله بن كثير لا غير، وقرأ على مجاهد، وقرأ مجاهد على ابن عباس».

استاد: بله، همچنین ابن عباس قرأ علی ابی.

شاگرد: در ادامه میفرمایند: «وله ثلاث رواياتٍ: رواية البزي، ورواية ابن فليح،...».

استاد: آن روایات بحث دیگری است. کلام ایشان سر شیخ ابن کثیر است. فعلاً راوی های ابن کثیر مراد نیست. در اینجا دیدی که در مجمع تنها مجاهد را گفتند. حتی ابن سائب را نگفتند. ببینید مانعی ندارد با اینکه ابن سائب مشهورتر بوده اما ایشان اصلاً در مجمع اسمی از او نمی برند.

شاگرد: تعبیر «لاغیر» ایشان هم گویا در عبد الله بن کثیر نکته‌ای بوده. در مکی ها تنها عبد الله بن کثیر را میگوید. یعنی نسبت به عبد الله بن کثیر نکته خاصی وجود داشته؟

استاد: نه، اتفاقا دو شاهد از کتابهای اصیل قدیمی آورده‌ام، در البرهان فی علوم القرآن زرکشی آمده:

> أَحَدُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَثِيرٍ الْمَكِّيُّ الْقُرَشِيُّ مَوْلَاهُمْ أَبُو سَعِيدٍ وَقِيلَ أَبُو مُحَمَّدٍ وَقِيلَ أَبُو بَكْرٍ وَقِيلَ أَبُو الصَّلْتِ وَيُقَالُ لَهُ الدَّارِيُّ وَهُوَ مِنَ التَّابِعِينَ وَسَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ وَعَيْرَهُ[3]

«وَيُقَالُ لَهُ الدَّارِيُّ وَهُوَ مِنَ التَّابِعِينَ وَسَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ وَعَيْرَهُ»؛ یعنی به‌غیرازِ مجاهد میگوید از خود عبد الله بن زبیر صحابی هم شنیده است. ولی عبد الله بن زبیر صحابی مقری نیست. چون در وقت شهادت پیامبر خدا هفت سال بوده. ولی از سائر صحابه اخذ کرده است. لذا البرهان ابن‌زبیر را هم به آن‌ها اضافه میکند. چیزی که جالب است این است: در شرح حال عبد الله بن زبیر مراجعه کنید و این روایت را ببینید. جامع البیان فی قرائات السبع برای دانی است. این عالم معروفی که متوفی ۴۴۴ است. یعنی قبل از مرحوم سید مرتضی وفات کرده‌اند. مرحوم سید ۴۴۸ هستند. در جامع البیان جلد اول، صفحه ۱۶۷؛ این نکات خیلی جالب است. من قبلا هم گفته ام. اینها را یادداشت کنید. چه شواهد قوی‌ای است. ما میگوییم ابن کثیر به یک نفر میرسد که آن ابن سائب است! اینها چه حرفهایی است؟! ابن کثیر از قاری های مهم مکه بود. مکه یک شهر بود. قرائت در این شهر قبل از اینکه ابن کثیر بیاید رایج بود. اینطور نبود که شهر مکه از او بگیرند.

> قرأ عبد اللّه بن كثير في بيت شبل وثمّ يومئذ عدّة من القرّاء: أو من وراء جدر فناداه ابن الزبير ما هذه القراءة؟ ارجع إلى قراءة قومك، قال: إني لما [الحشر: ١٤] هبطت العراق خلطوا عليّ قراءتي، قال:فقال: أو من وراء جدار[4]

«قرأ عبد اللّه بن كثير في بيت شبل وثمّ يومئذ عدّة من القرّاء»؛ عده‌ای در آن جا بودند. ببینید شهر بود، عده‌ای بودند. ابن کثیر چه خواند؟ **«أو من وراء جدر»؛** سوره حشر است. قرائت ما هم اینچنین است. ابن کثیر قرائات زیادی دیده بود. برای همین هم بود که امام شده بود. می‌گوید تا خواند «من وراء جدر». **«فناداه ابن الزبير ما هذه القراءة؟»؛** صدای ابن‌زبیر بلند شد که چرا «جدر» می‌خوانی؟! **«ارجع إلى قراءة قومك»؛** تو اهل مکه هستی. اهل مکه که «جدر» را قرائت نمی‌کنند. ببینید بستر اجتماعی یک قرائت به این صورت بود. اگر عبد اللّه بن کثیر «او من وراء جدار» می‌خواند، یعنی نماینده شهر مکه است. خب عذر او چه بود؟ گفت ببخشید من به عراق رفته‌ام و در ذهن من قرائات مخلوط شده. لذا برگشت. یعنی چرا ابن کثیر امام بود؟ چون عراق رفته بود و همه قرائات را بلد بود. به همین خاطر امام مکه شد؛ من الائمة السبعه شد. نه اینکه فقط یکی را بلد باشد. این شاهدش است. یعنی اینکه می‌گویی‌م قرائتی قرائت اهل مکه است قرائت ابن کثیر نیست. بین این دو خیلی تفاوت است. قرائت اهل مکه قرائت ابن کثیر نیست. قرائت ابن کثیر قرائت اهل مکه است. لذا ابن‌زبیر «اداه ارجع الی قرائة قومک». چرا «جدر» می‌خوانی؟! همان «جدار» بخوان که اهل مکه می‌خوانند. بعد گفت **«قال: إني لما هبطت العراق خلطوا عليّ قراءتي»؛** در ذهن من مخلوط شده.**«قال:فقال: أو من وراء جدار»؛** یعنی ابن کثیر فوری آمد طبق قرائت اهل مکه آن را تصحیح کرد. این شواهد خیلی خوب است برای اینکه ابن کثیر قرار نبود تنها از ابن سائب نقل کند. بگوییم ابن سائب تنها «جدار» گفته و قرائت واحد می‌شود! در اینجا وقتی بین اهل مکه قرائت عراق را خواند داد زدند. بستر جمعیت بستری بود که داد زدند که تو حق نداری اینطور بخوانی. «ارجع الی قرائک قومک». همانی حضرت فرمودند «اقرئوا کما تعلمتم[5]». برای آن‌ها واضح بود. روایات متعدد دارد که هر کسی همانطور که یاد گرفته بخواند.

در فدکیه صفحه‌ای هست که ابن مسعود داد می‌زد و می‌گفت کسی که یک قرائتی را یاد گرفته سراغ قرائت دیگر نرود؛ رغبتا عنه. حتی گاهی می‌گفت در حد کفر است. نه، همانی که شما یاد گرفتید را بخوانید.

شاهد دیگر را ملاحظه بفرمایید: در السبعه ابن مجاهد وقتی در مورد ابن کثیر می‌خواهد صحبت کند این حرف را دارند. صفحه ۹۳... .

---

[1] البرهان في علوم القرآن (١/ ٣٣) فائدة قيل قراءة ابن كثير ونافع وأبي عمرو راجعة إلى أبي وقراءة ابن عامر إلى عثمان بن عفان وقراءة عاصم وحمزة والكسائي إلى عثمان وعلي وابن مسعود.

البرهان في علوم القرآن (١/ ٤٧) مسألة: في التكبير بين السور ابتداء من سورة الضحى يسحب التكبير من أول سورة الضحى إلى أن يختم وهي قراءة أهل مكة أخذها ابن كثير عن مجاهد عن ابن عباس وابن عباس عن أبي وأبي عن النبي صلى الله عليه وسلم رواه ابن خزيمة والبيهقي في شعب الإيمان وقواه ورواه من طريق موقوفا على أبي بسند معروف وهو حديث غريب وقد أنكره أبو حاتم الرازي على عادته في التشديد واستأنس له الحليمي بأن القراءة تنقسم إلى أبعاض متفرقة فكأنه كصيام الشهر وقد أمر الناس أنه إذا أكملوا العدة أن يكبروا الله على ما هداهم فالقياس أن يكبر القارئ إذا أكمل عدة السور

[2]الإتقان في علوم القرآن (١/ ٢٥٢)

[3]البرهان في علوم القران ج١ص٣٢٧

[4]جامع البيان في القراءات السبع ج ١ ص ١٦٧

[5]الكافي (ط - الإسلامية)، ج٢، ص: ٦٣١

اصرار و التزام بر افراد القرائیه تا قرن پنجم

شاگرد: قبل از اینکه این را بخوانید. در اینجا نمیتوانست به جای اینکه بگوید «خلطت قرائتی»، بگوید همه این قرائات متواتر هستند؟

استاد: میتوانست. الآن که عرض کردم. روایات متعددی هست که حضرت امر کردند «فلیقرأ کل رجل منکم کما علم». فلذا ابن مسعود میگوید از آن چیزی که یاد گرفتید به قرائت دیگر رغبت نکنید. ولو آنها ایراد نگرفته اند که تو الآن در کتاب خدا دست میبری. بلکه گفت «ارجع الی قرائة قومک». یعنی شما مکی هستید، در مکه اید، الآن در بین اهل مکه قرائت غیر اهل مکه را نیاور. اصلاً نگفتند که تو کتاب خدا را تحریف کردی. اصلاً چنین فضایی در کار آنها نبود.

شاگرد: این نهی تعبدی بوده که از قرائت شهر خودتان تخطی نکنید؟

استاد: نهی ابن مسعود؟

شاگرد: روایات از پیامبر بوده؟

استاد: بله، حتی روایاتی که در کافی هست...؛ جمع بین اینها خیلی مهم است. یک صفحه اختصاصی در فدکیه هست. به آن مراجعه کنید. در آن جا در روایات کافی داریم: «اقرئوا کما تعلمتم»، «اقرئوا کما علمتم». فقهای بزرگ ما این روایات را از کافی میآوردند برای اینکه اینها پشتوانه آن اجماع هستند. به این معنا که همه آن قرائات جایز هستند. خود این روایت پشتوانه نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد. یعنی لفظی که امام علیه‌السلام فرمودند همانی است که در روایات متعدد -مجموعش ۵۳ روایت است- طبری در مقدمه تفسیرش میآورد. در یکی از آنها هست: «فوجدنا علياً يُناجيه»؛ حضرت علی نزد حضرت بودند و داشتند نجوا میکردند. ابن مسعود میگوید وقتی نزد حضرت آمدیم و دعوایمان را گفتیم. «ثمّ أسرّ إلى عليّ عليه السلام شيئا»؛ پیامبر به امیرالمؤمنین آهسته چیزی گفتند، «فقال لنا عليّ عليه السلام: إنّ رسول اللّه صلى الله عليه و آله يأمركم أن تقرؤوا كما عُلِّمْتم».

بنابراین اینها یک سلسله روایاتی بود که میخش کوبیده شده بود. و لذا افراد القرائه بحث مهمی بوده. تا زمان دانی. دانی میگوید ما چه کنیم؟! مسلمانان به این صورت بین قرائات جمع نمی کردند؛ به این صورت که در یک جلسه دو نفر بخوانند و بگوید قرائت فلانی و قرائت فلانی. قبلاً همه افراد القرائه میکردند. یعنی رسمشان «کما علمت» بوده. بله از اول تا آخر یک قرائت را میبردند، وقتی تمام که میشد در جلسه دیگر و در ختم جدید و دوره جدید با قرائت دیگر میخواندند. این افراد القرائه است. دانی میگوید «قصرت الهمم»؛ ما دیدیم این تراث عظیم اسلامی دارد از بین میرود. مشایخ دیدند که همت ها کم شده، گفتند پس ما در یک مجلس همه آنها را میگوییم که بماند. و الا اگر آن را به افراد القرائه واگذار کنیم این تراث از بین میرود. تا قرن پنجم افراد القرائه محکم بوده. اصلاً بنائشان بر این بوده.

ابن مسعود و روش او در قرائت

شاگرد: این نقلی که الآن از ابن مسعود فرمودید با «ان کان ابن مسعود لایقرأ علی قرائتنا فهو ضال[1]»، جور در نمی‌آید. یعنی ابن مسعود توبه کرده؟ قبلاً که می‌گفتیم گویا به این معنی بود که او می‌گفت از بقیه قرائات تحاشی نداشته باشید ولی در آن جا خودش تحاشی داشته.

استاد: بله، در ابن مسعود بعضی چیزها هست که راجع به آن به تفصیل بیشتری صحبت شود. مثلاً یکی این بود که معوذتین را جزء قرآن نمی‌دانست. سوره مبارکه فاتحه را در مصحفش ننوشته بود. این «لایقرأ» در بعض موارد همانطور که به نظرم فخر رازی می‌گوید «عقدة صعبة[2]» است؛ یعنی این یکی از مشکلترین چیزها در علوم قرآنی است. یعنی اینکه ابن مسعود معوذتین را جزء قرآن نمی‌دانند را چطور حل کنیم؟! مفصل هم بحث دارند. خیلی ها می‌گویند «کذب علیه»؛ اینها دروغ است. باقلانی گفته و دیگران. ابن حجر عسقلانی می‌گوید اینها روایات صحاح است، نمی‌شود روایتی که صحیح السند است و افراد راست گو برای ما گفته‌اند، شما بگویید «کذب علیه».

محقق کتاب الانتصار باقلانی[3]، از همین سنی های امروز است. گفته ابن حجر می‌گوید روایت صحیح را نمی‌توانیم در کنیم، بعد آن را تاویل کرده و بعد از تاویل گیر افتاده و تاویلش هیچ فایده‌ای ندارد غفر الله لنا و له! به ابن حجر ایراد گرفته است. و حال آنکه وقتی ابن حجر این را گفته بعد از او خیلی از علماء اهلسنت حرف او را تأیید کرده‌اند. گفته‌اند که ابن حجر راست می‌گوید، این روایت را که نمی‌توانیم کنار بگذاریم. باید برای آن یک فکری بکنیم. علی ای حال آن هم یک صفحه‌ای در فدکیه است.

منظور اینکه باید موارد «ان کان لایقراء» جمع‌آوری شود. مواردی بود که ابن مسعود در قرائت خودش سرسختی نشان می‌داد. ولذا در صحیح بخاری بود «و الله لاأقرء»، که ای برای شاگردش بود ای ابودردا. «والله لاأقرء هکذا». صدا زد و گفت بیا. گفت تو شاگرد ابن مسعود هستی؟ گفت بله. گفت ابن مسعود این را چطور می‌خواند؟ سوره مبارکه لیل، «و اللیل اذا یغشی، و النهار اذا تجلی، و الذکر و الانثی». درحالیکه در قرآن ما به این صورت «و ما خلق الذکر و الانثی» است. گفت ابن مسعود هم به این صورت «و الذکر و الانثی» می‌خواند. گفت اینها به من فشار می‌آوردند که «و ما خلق الذکر و الانثی» بخوان، اما والله لااقرء.

یعنی خود همینی که شما می‌گویید، «لا اقرء» او با نظر ابن مسعود موافق بود. می‌گفت اگر ما یک «تعلمتم/ ما علّمتم» داریم روی آن پافشاری می‌کنیم. اینطور نیست که دیگران ما را از آن منصرف کنند و بگویند حالا باید مثل ما بخوانید. نه، ما همان چوری که هستیم می‌خوانیم. بگوییم ما از این قرائت راغب به غیرش می‌شویم! «رغبتا عنه الی غیره»، نه این کار را نمی‌کنیم.

[1]الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ٢ ؛ ص ٦٣٤

[2]فتح الباري لابن حجر (٨/ ٧٤٢)

[3]مقرر: محقق كتاب فتح الباري –مصطفى البغا- ابن حجر چنين مىگويد: وقد تأول القاضي أبو بكر الباقلاني في كتاب الانتصار وتبعه عياض وغيره ما حكي عن بن مسعود فقال لم يكن بن مسعود كونهما من القرآن وإنما أنكر إثباتهما في المصحف فإنه كان يرى أن لا يكتب في المصحف شيئا إلا إن كان النبي صلى الله عليه وسلم أذن في كتابته فيه وكأنه لم يبلغه الإذن في ذلك قال فهذا تأويل حسن إلا أن الرواية القرآنوهو تأويل مرجوح لكونهما ليستا من كتاب الله نعم الصحيحة الصريحة التي ذكرتها تدفع ذلك حيث جاء فيها ويقول إنهما ليستا من كتاب الله نعم يمكن حمل لفظ كتاب الله على المصحف فيتمشى التأويل المذكور

قرائت اهل مکه و مدنیین و ... و بازتاب آن در قرائت قراء؛ بطلان ادعای نقل واحد از واحد

خب برگردیم به السبع.

> قَالَ أَبُو الْحسن وَهَذِهِ قراءتان وَالْمُجْمَع عَلَيْهِ عندناوأخْبرنِي أَحْمد بن زُهَيْر بن حَرْب وإِدْرِيس بن عبد الْكَرِيم قَالَا حَدثنَا خلف ابْن هِشَام قَالَ حَدثنَا عبيد بن عقيل قَالَ سَأَلت شبْل بن عباد الْمَكِّيّ فَحَدثنِي بقرَاءَة أهل مَكَّة وَهِي قرَاءَة عبد الله بن كثير[1]

«...فَحَدثنِي بقرَاءَة أهل مَكَّة وَهِي قرَاءَة عبد الله بن كثير»؛ ببینید این تعبیراتی است که السبعه میآورد. نمیگوید ابن کثیر کارهای است. میگوید «اخبرنی بقرائة اهل مکه» که نماینده آن عبد الله بن کثیر است. وقتی میخواهیم از امامی که نماینده قرائت اهل مکه بود، میگوییم ابن کثیر. نه اینکه ابن کثیر که یک نفر بود، بگوید «انا اقرأ کذا». اینها بسیار مهم است در اینکه قراء سبعه نماینده اهل بلد خود هستند. قبل از اینکه این قاری به دنیا بیاید این قرائت بین اهل بلد او مرسوم بوده. زنهایی بودند که تعلیم میدادند. کسانی بودند که به مکتب میرفتند. بین آنها رائج بود. لذا او نماینده آن بلد است که میگوید «ارجع الی قرائة قومک». دنباله آن هم دارد «...عَن عبد الله بن كثير وأهل مَكَّة بِالْقرَاءَة[2]».

بنابراین اینکه زرکشی میگوید اسناد واحد عن واحد، یک حرف بسیار بی خودی است. یعنی بههیچوجه ارزش ندارد. بله، اسناد واحد عن واحد در تدوین کتب قرائات هست. خب وقتی میخواهند تدوین کنند مجبور هستند که اسم ببرند. میگویند در اینجا «اخبرنی فلان». خب باید از یک نفر اسم ببرد تا این اسنادها مدون شود و سر برسد.

قبلاً هم عرض کردم بسیاری از قرائات که در بستر اجتماع بود تواتر میدانی بین عوام و عموم مردم داشت، و تواتری هم داشت که در جلسات اقراء بود، بودن کتابت. من قبلاً پنج-شش جور تواتر عرض کردم. واقعاً هم همینطور بود. شما بعداً شواهد را پیدا میکنید. یعنی جلسات اقراء غیر از بدنه مسلمین است. بدنه مسلمین در مکه اینطور نبود که در جلسه اقراء بنشینند و گوش بدهند. ولی قرآن را میخواندند و مسلمان بودند. در مسجد کوفه چطور بود؟ میگوید گروه گروه از صبح میآمدند و میرفتند. نزد چه کسی؟ نزد ابوعبد الرحمان سلمی که در مسجد کوفه قاری

بزرگی بود. سال‌های سال این کارش بوده. خب کسانی بودند که نزد او می‌نشستند و به جلسه می‌رفتند، اما همه اهل کوفه نزد او می‌نشستند؟! نه. ولی مسلمان بودند و نماز می‌خواندند، قرآن می‌خواندند، بین آن‌ها رایج بود. چرا ما این واضحاتی که هیچ کسی نمی‌تواند در آن‌ها تردید کند را نبینیم؟!

ابو عبد الرحمان سلمی قرآن را آورد؟! آن هم تنها توسط دو نفر؟! یعنی بگویید که من این را از امیرالمؤمنین نقل می‌کنم و بعد هم بین زید بن ثابت رفته‌ام؟! اصلاً اینطور نیست. بلکه از این‌ها به‌عنوان سند و تدوین اسم می‌برد تا بتوانید از آن‌ها اسم ببرید، آن هم در کلاس اقراء، به‌عنوان سند کلاسیک. سند کلاسیک کجا نافی تواتر بیرونی است که در بین مسلمانان بود؟!

علی ای حال اینکه صاحب مفتاح الکرامه فرمودند: «لعل ذلک لاشتهار أخذه عنه و إن أخذ عن غیره»، مطلب درستی است ولی واقع مطلب صد برابر بالاتر از این است. چون «اخذ عن غیره» نیست. عبد الله بن کثیر مکی است. او به‌عنوان یک امام دارد قرائت اهل مکه را منتقل می‌کند. خب چرا امام است؟ به‌خاطر اینکه نحو بلد است، روایات را بلد است، عراق رفته و همه چیز را می‌داند. عالم به قرائات است. مثل نافع؛ نافع چطور بود؟ مکرر عبارتش را عرض کرده‌ام. «کان النافع یقرء الناس بجمیع القرائات، قلت له اتقرء الناس بجمیع القرائات؟! قال أ أحرم نفسی من قرائة القرآن؟! اذا سألنی بمختاری اخبرته باختیاری. اگر زد من بیایید و بگویید من خصوص مختار شما را می‌خواهم، آن وقت می‌گویم که مختار من در قرائت این است. این حرف نافع است. همه آن‌ها به این صورت هستند. نافع همه قرائات را بلد است. اما نافع نماینده کدام بلد است؟ وقتی می‌گوییم قرائت نافع، نماینده کدام بلد است؟ مدینه. مدنی است. چون اهل مدینه اینطور می‌خواندند. این‌ها نکات مهمی است. لذا از «اخذ عن غیره» بالاتر است، چون قرائت او قرائت اهل مکه بوده.

---

[1]السبعه فی القرائات ۹۳

[2]همان ۹۴

گستردگی انواع علم قرائت در کلام سیوطی

در این بیانی که زرکشی داشت، مقدمه‌ای را بگویم. در الاتقان سیوطی مقدم خیلی خوبی هست دلنشینی است. سیوطی شرح حال خودش را می‌گوید که چطور شد الاتقان را نوشتم. آن جایی که منابع الاتقان را می‌گوید به‌آور است. نگاه کنید که چقدر کتاب را دیده است! یک جاهایی می‌رسد و می‌گوید دیگر نمی‌توانم اسم ببرم. از بس که زیاد است. او می‌گوید اول آمدم و گفتم در حدیث چقدر کار شده، اما در علوم قرآنی یک جامعی نداریم که آن را جمع کند. بعد از دو-سه تا از اساتید خود را اسم می‌برد که گفتند ما یک تصنیفاتی داریم. می‌گوید از آنها آن را گرفتم و دیدم چیزی نیست. یکی از اساتیدم یک کتابی نوشته که بد نیست. آن را آوردم و مفصل کردم. شد کتاب التحبیر. می‌گوید التحبیر را نوشتم و در مقدمه التحبیر اینها را گفتم. جالب است، در مقدمه الاتقان کل مقدمه التحبیر خودش را می‌آورد. انواع علوم قرآنی، که شاید به سی مورد برسد. سی نوع علوم قرآنی. بعد می‌گوید باز دیدم که نشد! هنوز خیلی بیشتر است. حیف است که این علوم قرآنی جامعی نداشته باشد. در صدد بودم که جمع‌آوری کنم، یک دفعه به گوشم خورد یکی از معاصرین کتابی نوشته. همین زرکشی است. چون زرکشی در سال هشتصد ون و پنج وفات کرده. سیوطی در سال نهصد و ایزده وفات کرده. معلوم می‌شود که معاصر بوده‌اند. زرکشی کمی جلوتر است. می‌گوید دیدم به گوشم خورد یکی از معاصرین کتابی نوشته که همینی است که من دنبالش هستم. دنبال آن کتاب رفتم. به این طرف و آن طرف رفتم تا کتابی که تازه منتشر شده و معاصر هم هست را پیدا کردم. می‌گوید الببرهان را پیدا کردم اما باز دیدم آن چیزی که من می‌خواهم نیست. لذا می‌گوید خوشحال شدم و کار خودم را هم شروع کردم تا الاتقان را بنویسم. الاتقان را نوشت و می‌گوید چند نوع علوم قرآنی داریم؟ نمی‌گوید باب، می‌گوید نوع. می‌گوید هشتاد تا! یعنی الاتقان سیوطی هشتاد نوع از علوم قرآنی را شامل است. در چهار جلد. بعد می‌گوید آن هایی را که نوع نکرده‌ام و در زوایای اینها گفته اگر بخواهید اضافه کنید شاید سی‌صد نوع بشود. اینها خیلی جالب است. یعنی اینکه الاتقان معروف شده به این خاطر است که به گوش همه خورده است. برای خودش کتابی است. شرح حال خودش را در مقدمه می‌گوید.

لزوم توجه به تاریخ علم در بحث های علمی

چیزی که الآن می‌خواهم عرض کنم این است: تاریخ یک علم و یک مسأله نقش بسیار مهمی در ذهنیت شما نسبت به آن علم دارد. این عرض من است. مکرر هم گفته ام. خود من به‌عنوان یک طلبه نیازی به تاریخ یک بحث را لمس کرده‌ام. داشتم مستمسک مرحوم آقای حکیمی و فروعاتی که صاحب عروه آورده‌اند را می‌دیدم. الآن که ما هفت-هشت سال کلمه به کلمه مباحثه کردیم و چیزهایی را خوانده‌ایم کاملاً برایم واضح شد که دانستن تاریخ یک بحث خیلی مهم است.

در مستمسک جلد ششم، از صفحه ۲۳۰ شروع می‌شود، منظور من تا صفحه ۲۵۲ است. بیست صفحه مستمسک است. در این بیست صفحه مطالبی هست که خیلی جالب است. یعنی اگر شما تاریخ این بیست صفحه مستمسک را در فقه ملاحظه بکنید اصلاً فضای بحث و خیلی چیزهایی که در اینجا غامض می‌شود، یک جور دیگر می‌شود. سید فروعاتی را مطرح می‌کنند. بزرگان فقها و ایشان مطالبی را می‌گویند، ما که الآن مباحثه کردیم وقتی نگاه می‌کردم به این صورت به ذهنم می‌آمد ...؛ حال خودم را عرض می‌کنم؛ ادعائی ندارم که درست است؛ بعضی از فروعاتی که سید مطرح می‌کنند ریشه فقهی عمیقی دارد. از آن جا ناشی شده. و جالب این است که این ریشه‌ها و جذور در یک فضایی بوده که بعداً محو شده. یعنی فضای ذهنی کاملاً عوض شده. بعد دنبالهٔ آن فروعاتی می‌آید؛ آن فروعاتی که جذور قبلی دارد آمده، فروعات بعدی که برای فضای جدید است هم آمده، اگر بخواهید خوب جلو بروید و دقیق خط‌کش بگذارید و با ملاحظات دقیق جلو بروید به تهافت می‌رسید.

چرا به تهافت می‌رسید؟ رمز تهافت این است که این فروعاتی که در این بیست صفحه مطرح می‌شود برای دو فضا است. برخی از فروعاتش در فضای جدید مطرح می‌شود و برخی از آن‌ها برای قبل است. من بعضی از آن‌ها را اشارات عرض می‌کنم.

دیدی عبارتی که از تبیان نقل شده بود و آن هایی که عبارت را نقل نکرده بودند، در تبیان عبارت «تطلع فی اخبارهم» نبود. چاپ جدید تبیان را دیدم. پی دی اف آن را گذاشته‌اند. چاپ آل البیت. از نکات جالبی هم که در مباحثه ما تکرار شد را عرض می‌کنم. آل البیت هم مجمع و هم تبیان را چاپ جدید کرده‌اند. در مجمع البیان در چاپ های غیر آل البیت آمده بود که شیخ الطائفه فرموده‌اند «و الوجه الاخیر اصلح الوجوه». در چاپ آل البیت «اصلح» آمده بود. یعنی مثل تبیان مطبوع بود. تذکر هم نداده بودند که در نسخه‌های متعدد از مجمع «اصلح» است. قبلاً عرض کردم. جالب این است تبیان آل البیت را هم چاپ کرده‌اند، به این عبارت شیخ که در تبیان مطبوع «اصلح الوجوه» بود رسیدند، اما «اصلح الوجوه» است! یعنی عبارت شیخ الطائفه در تبیان آل البیت «اصلح الوجوه» است. تذکر هم نداده‌اند که در کتاب‌های دیگر «اصلح» است. یعنی مجمع آل البیت شده «اصلح»، تبیان آل البیت شده «اصلح»! بدون این‌که تذکری هم داده شود. خوب است کسی که دسترسی دارد تذکر بدهد که حداقل در پاورقی تذکر داده شود

لزوم مراجعه متمکنین به منابع اصلی

خب ما در تبیان عبارتی که «تطلع فی اخبارهم» داشته باشد، پیدا نکردیم. کما اینکه عبارتی که مکرر از زمخشری نقل شده را پیدا نکردیم. مکرر نقل شده. در مستمسک مرحوم حکیم هم آمده. اما ما اثری در آثارش پیدا نکردیم. هر چه گشتیم پیدا نکردیم. آخرش باید جایزه تعیین شود که زمخشری در کجا این را گفته که در نماز باید احتیاط کنیم. عبارتی که الآن از زمخشری دارد این است: «لا تبرأ ذمّته من الصلاة إلّا إذا قرأ بما وقع فیه الاختلاف علی کلّ الوجوه کملک و مالک[1]»؛ زمخشری گفته باید هر دو را بخوانی و الا ذمه تو بریء نمی‌شود! احتمالی که فعلاً در ذهن من است، این است که صاحب حدائق تنها این را نقل کرده‌اند. تنها در حدائق است. چه بسا ایشان هم از مشایخ خود نقل کرده‌اند. چه بسا شیخ ایشان که این را آورده، لازم دیده که نقل به معنا بکند. گفته چون زمخشری در کشاف در تواتر خدشه می‌کند، باید احتیاط کند. درحالی‌که درتواتر هم خدشه نکرده بلکه در بعض قرائات خدشه کرده. پس حال که تواتر زیر سؤال رفت، لاتبرئ ذمته. لذا می‌گوییم لازمه حرف زمخشری را گرفته. و الا ما هر چه گشتیم چیزی پیدا نکردیم. بلکه خلافش از خود زمخشری هست.

عبارت تبیان در حدائق بود. عبارت حدائق مفصل در مفاتیح و در جاهای دیگر آمده بود. و کتابهایی هم که گفته بودند «منکر بحث، شیخ در تبیان است» ناظر به صاحب حدائق بودند. خب الآن می‌خواهم چه عرض کنم؟ مقدمه‌ای برای مباحثه فردا باشد[2].

ببینید در ذهن من دو نکته آمده. در فدکیه هم گذاشته‌ام؛ آیا شیخ طوسی در مقدمه تبیان منکر تواتر هستند یا نه؟ نکته این است: عبارتی که در صفحه دوم همین جزوه خواندیم نکته بسیار مهم از آن افتاده است. خب شاید صاحب مفتاح الکرامه در آن وقت تبیان را نداشتند. بعضی از نکات که به ذهنم می‌آید را بعداً یادم می‌رود که بگویم.

مرحوم آقای حکیم در همین بحثی که الآن گفتم در جلد ششم، صفحه ۲۴۹ مطلبی دارند. مرحوم سید می‌فرمایند: «يجوز قراءة مالِكِ ومَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛ سید می‌فرمایند که هر دوی آنها جایز است. آقای حکیم می‌فرمایند:

> فإن الأول : قراءة عاصم والكسائي من السبعة ، وخلف ويعقوب من غيرهم ، والثاني : قراءة بقية القراء من السبعة وغيرهم. والذي يظهر من سراج القارئ في شرح الشاطبية : أن المصاحف كذلك مرسومة بحذف الألف ، واختاره الزمخشري وغيره ، لأنه قراءة أهل الحرمين[3]

«فإن الأول : قراءة عاصم والكسائي من السبعة ، وخلف ويعقوب من غيرهم ، والثاني : قراءة بقية القراء من السبعة وغيرهم»؛ بقیه آن قرائت نافع، ابن کثیر و حرمین است. از

خود کوفه همه «ملک» خواندهاند. در ادامه میفرمایند:**«واذي يظهر من سراج القارئ في شرح الشاطبية : أن المصاحف كذلك مرسومة بحذف الألف»**؛ او میگوید در مصاحفی که بوده الف نبوده. زمانیکه ما طفل بودیم همه قرآن ها الف داشت. الآن هم که قرآن های عثمان طه آمده هیچکدام ندارد. این قدر تفاوت دارد. از آن جا نقل میکنند. در مستمسک آقای حکیم برای اینکه در همه مصاحف «ملک» الف نداشته از شرح شاطبیه میگویند. و حال آنکه تبیان شیخ الطائفه اولی است یا شرح شاطبیه؟! تبیان که جلوتر از او است. متن شاطبیه بعد از شیخ است. خب شیخ در تبیان میگویند که در مصاحف «ملک» الف ندارد. یعنی منافاتی ندارد. آقای حکیم مستحضر تبیان نبودند. اگر مستحضر بودند که اولی بود بگویند شیخ در تبیان فرمودهاند در مصاحف الف ندارد. اینطور نیست هر کسی فوری هر کتابی نزدش حاضر باشد و نگاه کند. به نقل دیگران اعتماد میکردند و مرسوم هم بوده، چطور میشود فوری ثبت کنیم؟! پیشرفت علم به همین است که ما میگوییم فلانی در اینجا این جور گفته. خب وقتی دیگران متمکن شدند باید مراجعه کنند. عبارتی که الآن در مفتاح الکرامه آمده عبارت حدائق است. در عبارت حدائق یک نکته بسیار مهم افتاده است.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۶

[2]شاگرد: تذکر میدهند که وقت تمام شد.

استاد: این روایت از روایات بالا بالا است. «اعبد الله کانک تراه، فان لم تکن تراه فانه یراک»!

[3]مستمسك العروة الوثقى ج۶ص۲۴۹

اهمیت معنای قرائت مجاز در عبارت تبیان و افتادن آن در نقل صاحب حدائق

عبارت شیخ را از جزوه بخوانیم تا ببینیم کجای آن افتاده است.

> و قال الشيخ في «التبيان»: إنّ المعروف من مذهب الإماميّة و التطلّع في أخبارهم و رواياتهم أنّ القرآن نزل بحرف واحد على نبيّ واحد غير أنّهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القرّاء و أنّ الإنسان مخيّر بأيّ قراءة شاء قرأ و كرهوا تجريد قراءة بعينها، انتهى[1]

خب از آن عبارتی که ما خواندیم چه چیزی افتاده؟ یک بخش بسیار مهمش افتاده. اگر دو-سه روز دیگر بحث کنیم دهها شاهد میآوریم. شیخ نفرمودند «ان الانسان مخیر بایّ قرائة شاء». شیخ کجا این را گفتند؟! شیخ گفتند «مخیّر بأیّ قراءة شاء اذا جاز بین القراء». قرائت حتماً باید مجاز باشد. عبارت تبیان چه بود؟ در بحثهای دقیق این خیلی نقش دارد. ان شاءالله به تفصیل عرض میکنم که نزد خود شیخ الطائفه قرائت مجاز چیست. نگفتند «بایّ قرائة شاء قرأ». فرمودند خیلی از قرائات جزء اختلاف القراء هستند که حق ندارید بخوانید. باید مجاز باشد. خب نزد شیخ الطائفه کدام قرائت است که مجاز است؟ اجماع بر این است که باید قرائت مجاز را بخوانیم. خب آن چیست؟

عبارت شیخ این بود:

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، على نبي واحد، غير انهم اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز الذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[2]

«.. بل أجازوا القراءة بالمجاز الذي يجوز بين القراء»؛ یجوز کجا است؟ خود الاتقان سیوطی شش نوع قرائت ذکر میکند. میگوید دو تا از آنها جایز است.

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج٧ص٢١٥

[2]تفسير التبيان ج ١ ص٧

لزوم قرائت طبق قرائت جایزه در صورت تعیین در مهر

این از مقدمه. برای فردا این را نگاه کنید. همه شما شرح لمعه را خواندهاید. یک کتاب درسی است. چیزهایی هست که به درد مباحثه ما میخورد. در شرح لمعه دو جلدی، صفحه نود و هشت است.

> (ويجوز جعل تعليم القرآن مهرا)، لرواية سهل الساعدي المشهورة فيعتبر تقديره بسورة معينة، أو آيات خاصة، ويجب حينئذ أن يعلمها القراءة الجائزة شرعا، ولا يجب تعيين قراءة شخص بعينه وإن تفاوتت في السهولة والصعوبة، ولو تشاحا في التعيين قدم مختاره، لأن الواجب في ذمته منها أمر كلي فتعيينه إليه كالدين[1]

متن لمعه این است: «یجوز جعل تعلیم القرآن مهرا»؛ شوهر میتواند مهر خانم خود را تعلیم قرآن قرار دهد. این متن لمعه بود. شهید ثانی چه فرمودند؟

«لرواية سهل الساعدي المشهورة فيعتبر تقديره بسورة معينة أو آيات خاصة»؛ شهید ثانی میگویند وقتی میخواهد مهر همسرش تعلیم قرآن باشد باید سوره معین را مشخص کند. فقها بحث کردهاند. باید سوره را تعیین کند. مشهور هم همین را میگویند. از قدیم فقهای شیعه میگفتند که باید سوره را تعیین کند. در مبسوط شیخ هم هست. اما آیا باید قرائت را هم تعیین کند یا نه؟

«ويجب حينئذ أن يعلمها القراءة الجائزة شرعا»؛ نه هر قرائتی بلکه قرائتی که شرعا جایز است.**«ولا يجب تعيين قراءة شخص بعينه»**؛ یعنی لازم نیست که تعیین کند قرائت ابن کثیر، عاصم و.. باشد. اما حتماً باید قرائت جایز شرعی را به او تعلیم کند. خود شهید ثانی درس قرائت خوانده بودند، وقتی ایشان میگویند جایز است، شیخ هم چه میگویند؟«بل أجازوا القراءة بالمجاز ألذي يجوز بين القراء»، نه هر قرائتی. این قید بسیار مهمی در فرمایش شیخ و کلمات فقها است. مجاز شرعی در قرائات چیست؟ این سؤال است. ان شاالله فردا به تفصیل عرض میکنیم. در کتب قبل از قرن دهم: علامه، شهید مفصل توضیح دادهاند.

در جواهر هم جلد سی و یکی، صفحه سی و یک دارند. محقق هم فرمودهاند. فرمودهاند وقتی مهر میکند «ويلقنها الجائز[2]»؛ حتماً اگر ذمه اش از مهر بریء شود، باید قرائت جایز باشد. صاحب جواهر فرمودند جایز چیست؟ «وحينئذ فيلقنها الجائز منها ، سواء كان إحدى السبع أو الملفق منها[3]»؛

تلفیقش مانعی ندارد ولی باید جایز باشد. یعنی ما قرائتی داریم که نزد فقه امامیه ممنوع است. مفصل فقها در مورد آن صحبت کردهاند.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية ج۵ ص۳۴۶

[2]شرائع الاسلام- ط استقلال ج۲ص۵۴۶

[3]جواهر الکلام ج۳۱ص۳۱